



مجموعه چاپ سنگی

شماره ۱۵

بهترین اخبار و تصاویر هنری را در این کانال بیابید

@alimerikhi

و از جور و ستم این بدستور است
 کف نام حسین بزبان داشت
 دو جانبی که شود کرکن
 شودش ز بیرون همان برخواست
 ارد خیز برون دو بل چون پیر
 زان زمان که بغیر مکر و ضعیف
 از خون منافقان و منوکر
 در صحنه مصیبت عظیم
 ملک مردند بدین عینهاست

که هر دو طفل تا از پیشش
 می گفت که ای پسر عجم من
 آن خضر و نام را بدستند
 چون مثل منبتند افکار
 از خشم تبلیغ شد در هات
 او در بسوی دشمنان خود
 از خون منافقان چه دردد
 بکن دشمنان خود
 اینم نگاه دو دشمنان

به بیعت سرشک بر چشید
 خود را بیلا چید من میکن
 نبشته به بیعت خود پیش در جنگ
 از شور و خشم شد خیز زار
 چون کرد بقتل کوفتند
 آن محظوظ با طاعتنا
 سیلاب کوفه را در دلت
 یک شیب غمگین باز به او
 در مجلس کوفیان گرفتار

که مشکو و زود دست کوفیان داشت
 زنها را ز کوفیان حد درکن
 تا گاه لواء ظلم شد راست
 مرزانه بگفت گرفت شمشیر
 شد حمله قتل از کین دماغ
 شمشیر چه طاعت از کوفت
 در هم چه محل خوف و بیم
 در کوفه بوقت تا قواست
 سپر اینجانب چه بل نفع نوازان

ابو مخنف روایت میکند که در آن روز که در یاجرز از بر سر نهادن سوزان که مسلم بسیار از او سوزان ما را کشتن این زیاد در جواب نوشت که ما در
 جواب نوشتند مسلم بکن پیش نیست پس چه خواهد کرد در وجهی که ترا اینجند که در چشم که شجاع تر از شما حسین محمد است و در جواب
 نوشت که تو هم چه کار می کنی و اینجند بقالان هائی که در خانه مسلم شمشیر است این شمشیرهای سونگه و در نه شده مرا می شود بقتل
 اوست







کناگاه آمد زردان خطاب / که ای آفرینش تو کامیاب / به نیروی خود کرد آوری / بیکدم دو کنتی بگرد آوری



عربی
تاریخ

اشکارا بر زبان خاص و عام عرض نمودند از جهان بر امام
 کین سیه دل کافر و راز خدا کاندرا این کشور بود فرمان و



اکی از کفر این سپدادوکر از خیال طینتش داری خبر

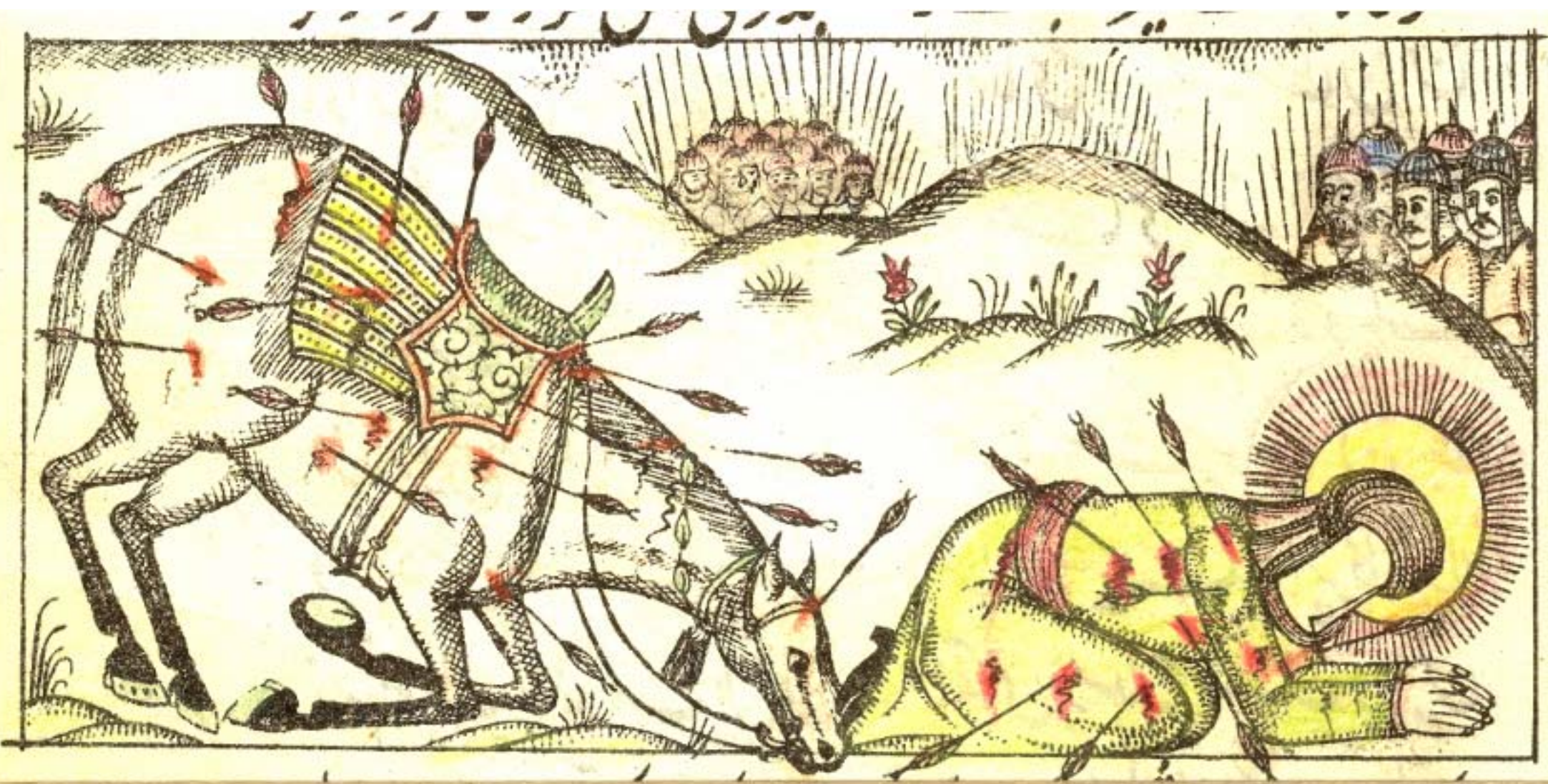


هوانه که شاعر با از آن وقت اسراف

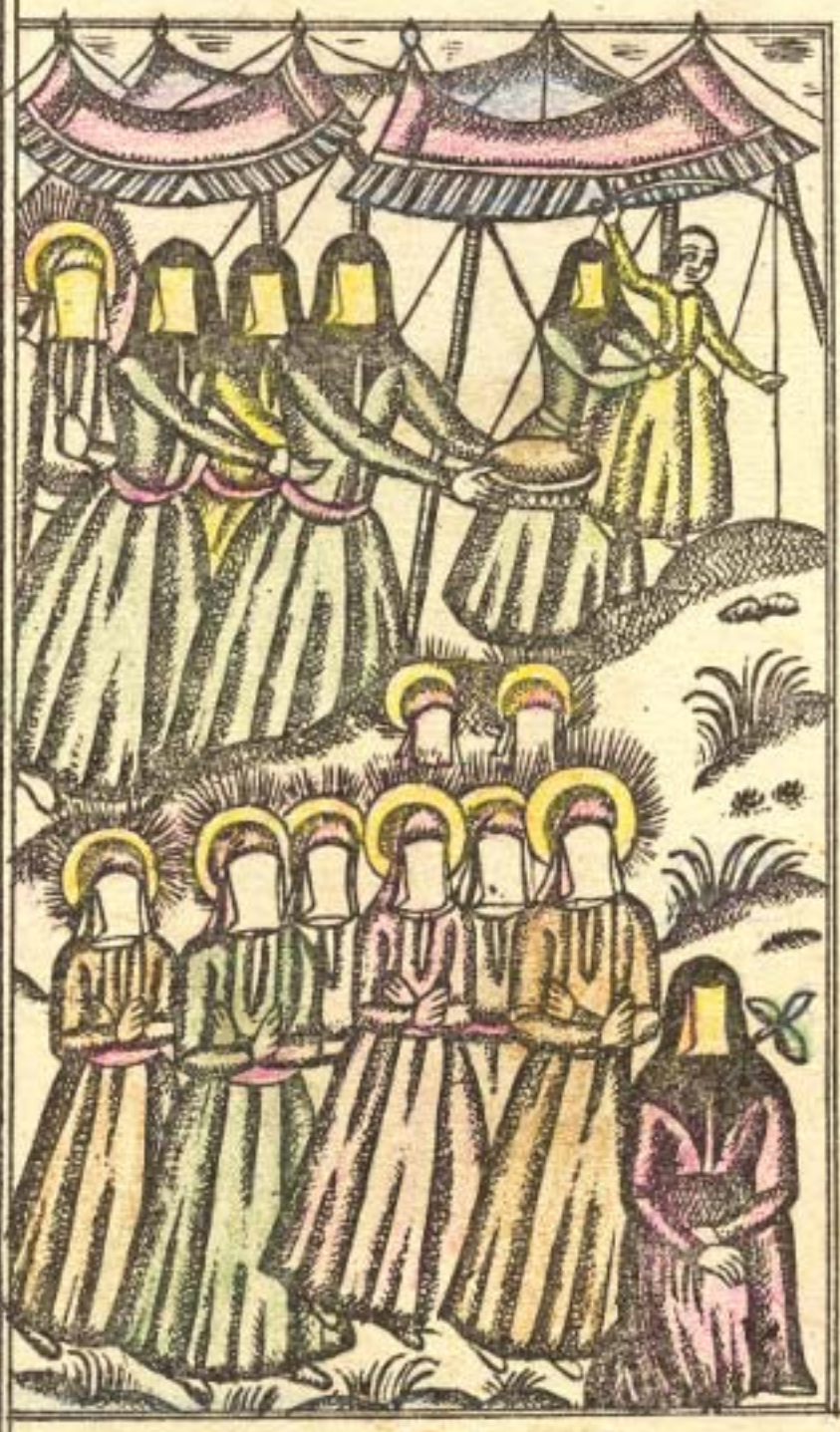
چند نور دیگر از نور خدا
 چون رسید آن شاه قدسی عشام
 گفت ای نور دو چشمه ان ترم
 ای بلاکش عاشق راه خدا
 مر حباب نور پاک ذات تو
 آمدن جناب امیر المؤمنین بدیدن سر مبارک سید الشهداء
 ناکهان نور دگر شد حبس تو هر
 با ادب در پیش تختش در عزا
 کرد بر آن سر بصد شیون سلام
 ای حسین کشته خوش منظم
 ای شهید خنجر شمشیر دغا
 جان فدای سپهر صد چاک تو
 خون دل میر بختیش از چشم تر



بود اندر کردش شال عزا
 از پی آن قدسیان با صفا



کردنی تکلیفات از روی صفا
 که در کامی شکر در راه خدا
 از نی جان با صفت از کوی یار
 جلوه کرده چون بجان که بلا
 آفتاب و شب ۲۸ شکر که با
 از حق یعنی نهند در سنگان
 اینست هم خرد اعظم جان



فدا بخوبی گفت از خون گلبن
 در حیا ای صبیحه بود ای عشق
 عشق ای صبیحه چون جان پیوست
 در حیا ای صبیحه چون جان پیوست
 عشق ای صبیحه چون جان پیوست
 در حیا ای صبیحه چون جان پیوست

مناجات حضرت بدر گاه خدا

گفت ای جان مرا جان آفرین
مهر تو بر عرش دل کرسی نشین
ای کریم کار ساز بعدیل
ایحسبم قادر و فرد و جلیس
ای خداوند زمین و آسمان
از تو اندر جسم عالم جمله جان
ای مرا تو خالق و پروردگار
ای نهان از چشم و بردل آشکار
بودن هر کس ز فیض بودت
روزی عالم ز خوان بودت
ای بگویت همچو من بس بندها
از کرم خواهم تو را روز جزا
کز گناه امتت خیر البشر
بگذری ای کردگار دادگر





شیعیان مرتضی را از خدا
 ایة رحمت طلب کردند و نهیها
 چون به اکبر این حکایت ساز کرد
 سوی قاسم چشم حقین باز کرد



گفت ای شمع شبستان جن
 از تو راضی شد خدای من و المنن

مرحبا ای عشق عالمگیر من

خود بخود میگفت آن خونین کفن



رازی می پایی

آخرین ای شورش درگاه عشق
مرحبا ای بسزیه سودای عشق

سو بدست ان یکی افکند سر پیش از دنیا دیگری و کرده سوی کربلا کی خدا ازین تنگ شد برین چها الامان ازین ستمگر الامان این مناخ
 رشتن عمر کسبیت بی که خون من ازین چرخینک هر شهید خون روان از دل کند هر قتی لشکوه از قاتل کند از شد شعلهای ان خورش
 دین هر که کاراید بیوش با کمال التفات از کربلا که دلهای پشاه کربلا کی ضیاء چشمه حسین جان نثار کشت زرد ای شهید از تیغ تیر اهل
 ظلم چون زمانت شد اسیر اقل ظلم چون تو کردی روز ما جان نثار ایچو بخوامی بخواد از کرم کار شام ظلومنا شهید زاد دمنت عرض
 کرد بر درگاه دوست که چو این سر لایق درگاه نیست خونها جز وصل حق در کجوانیست لیک است خاصیند غلغلو جرم از بند اسب عفو از یاد
 کویکایر کی پناه امتان ای محشر عدو امتان باغ حشمت خوشتر از درو تونیت خوبتها بکیر سوی تونیت ای حسین با کوهرا فرزونها
 خونها من بود این خونها خونهای اصغر شیر خواران کر شود ممت میان من جان کرد و خون سداه اتقنا بر کینه کاذبان شو اتق خرام
 عفو از عفوالمصطفی است واضیم از هر که بی غیر رضاست کی کند با حبا و لاد سول مجربان ذاتش دروخ قبول
 جوهری دروخ بود هر ان دوست غاشقی کو وصل دارد مرد دوست کر خصمه از ان تیر و خنجر است جوشن حبت حسینم در لاس

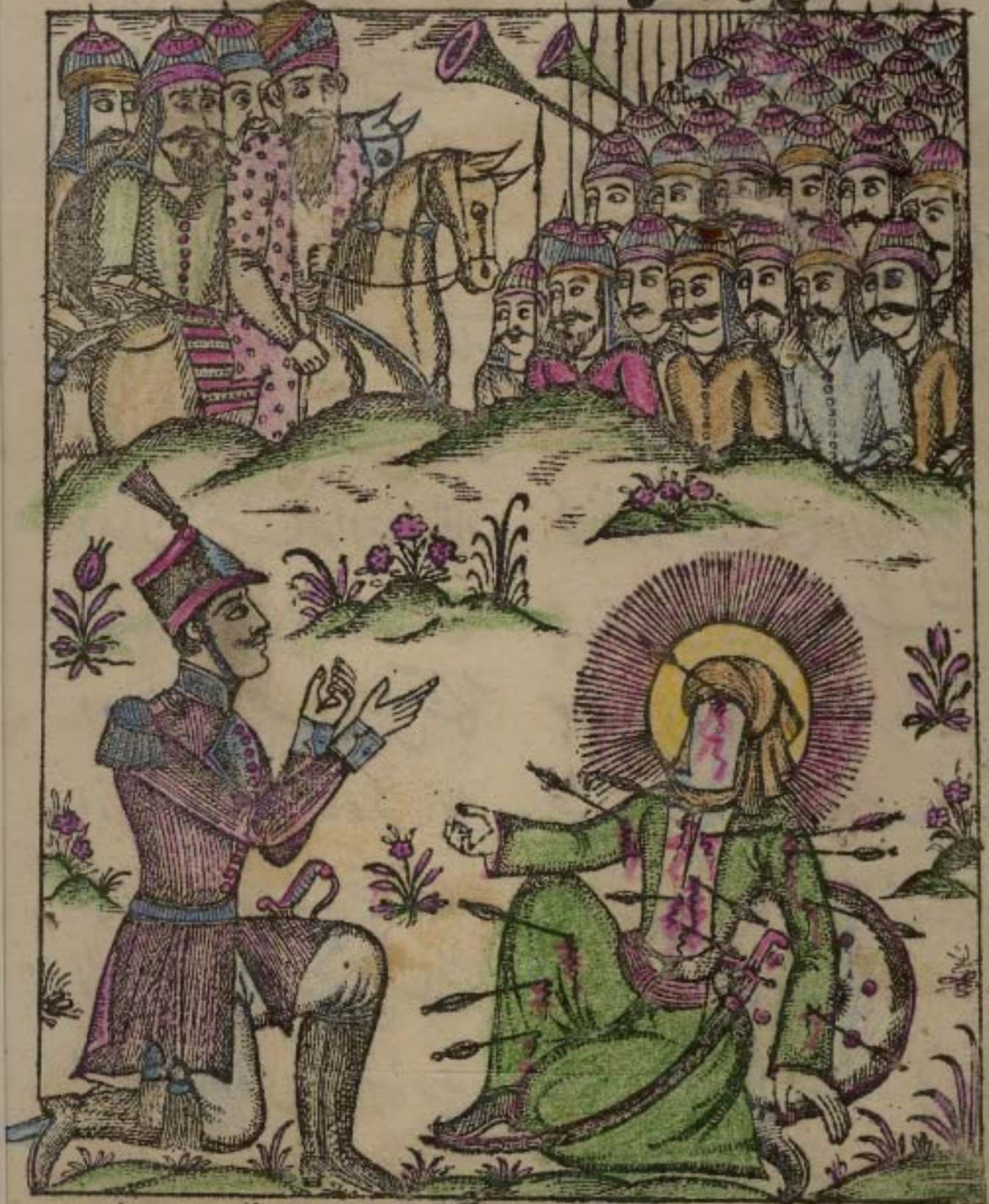


شعرا سیر هم شهادت شاکت جمعی از شهدا رضوا للذی علیهم

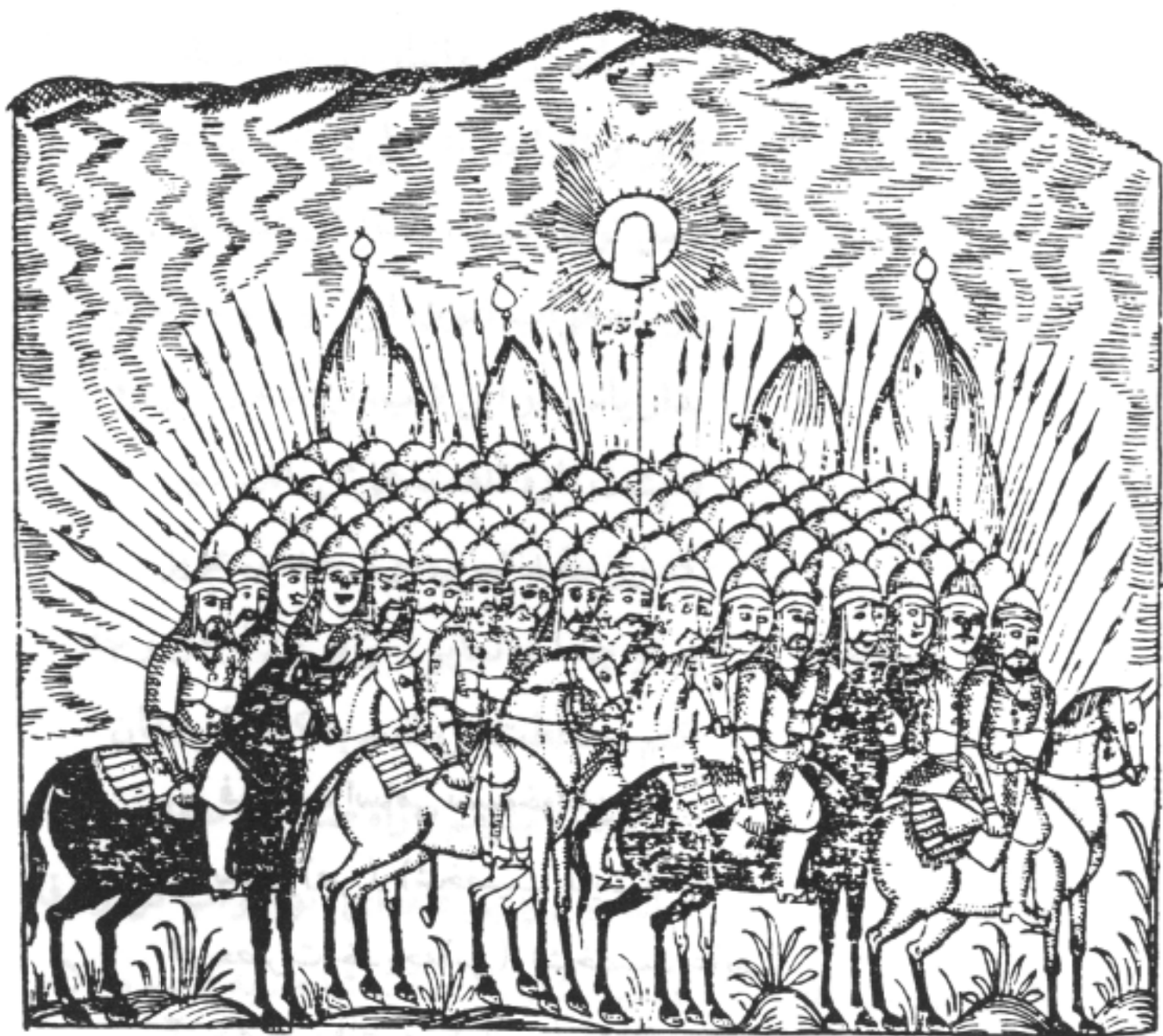
مویت با ننگان حضرت و مات و خایک کنندگان ال شکسته بال ابو ترخان بازان معرکه ننگ نام و سر مرزبان نریه از اسلام ناصر ادین رسول
 خامشاعت ببول پر شرف دار در نریه ای هوا از ای جان نثار شاه مظلوم کردید که چون فرعه کوی سعادت بودن و فوبت جام شهادت بپر
 کشید بنام شهر پشته ایجاد و هب زاناد افتاد در کتب معتبره مذکور است که هب فوج آورد و خورشید و در دست قبله اسلام و اسلا شیا
 بنیاسید الشهدا بشرف اسلام شکر کردید و در آن سفر نازه بساط کدخدانی چند و بانام در و خج کام ندید که در این هم سفره ولای جوش بود
 چون مادر و هب بیکو شاه نشه لب بید باکی ابطاع کریم شاه که نمود بر و هب مدبر با خال میکفت نظره شعر عربی هب پیران این
 نو که خدا چون سعادت قرین من شد موسم خراک شاکت ناصر بار در جیل بسته جوانان طاهر در خیمه که بیاد ز دنیا بسته می بینی این دنیا
 و تاریخ نشسته جان نیست که بناید ز جان کدشت انشا الهی سوس جان میتوان کدشت روزیکه مادرین رضایت کدشته نیم عفا
 خردا نیم و دنیا کدشته نیم سزتا تو با علی کبریا است یا تو خوار و عباد خیر است نامرین برکت سزاوار شهیدت بی

لوقنده سرداغ او به پیش
کشتیش افاده در طوفان خون
ساخته از آه در آزر و طن

حضرت آدم ز بهر ش سینه پیش
نوح از دغش ز اشک لاله کون
از غش جان خیل ذولهن



عیسی ز بهر ش عالم غراخته
آه دل را دار ماتم ساخته







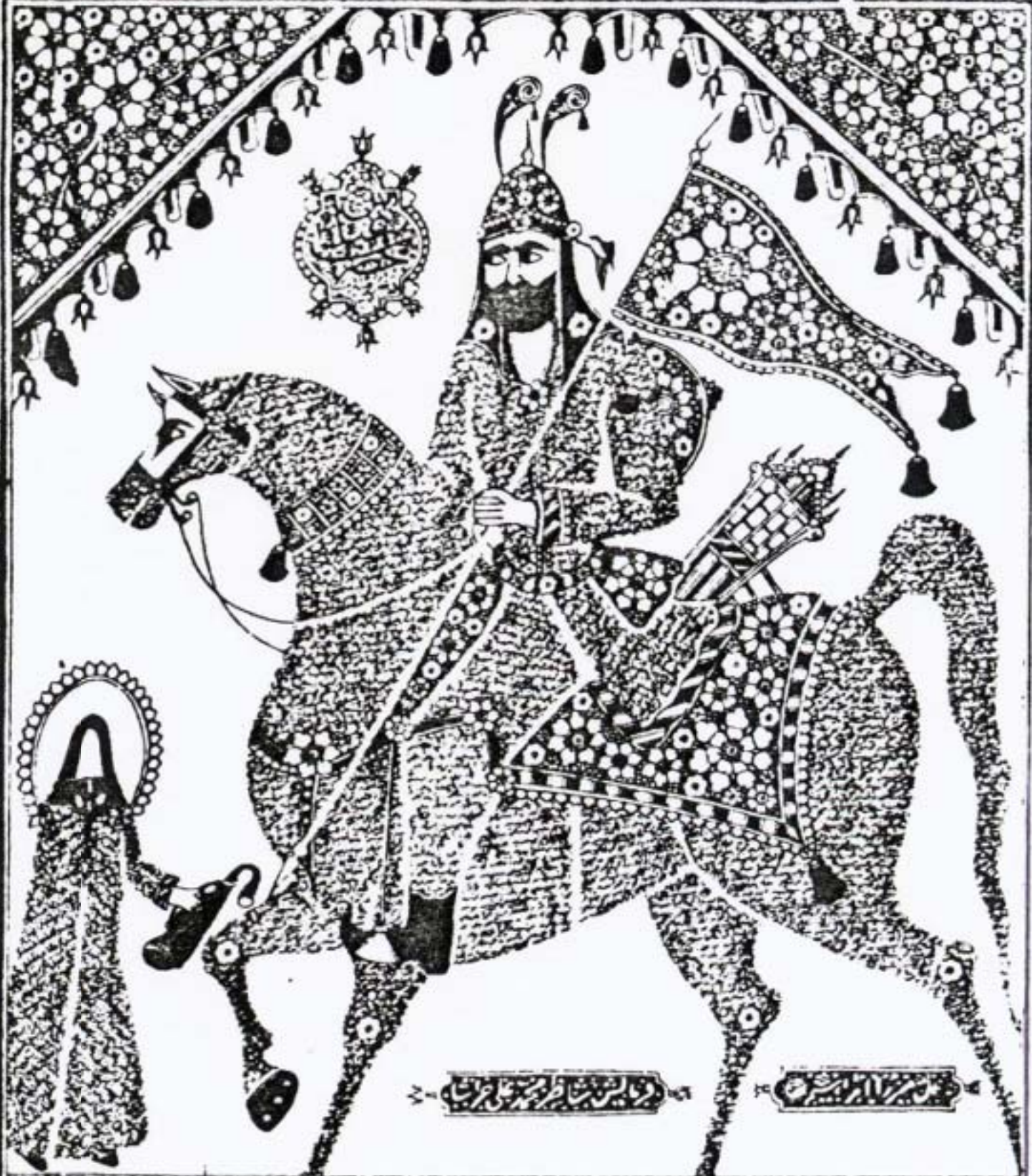








اللَّهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
إِنَّا مَكْتُوبُونَ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمْ



دینار شاهرخ محمد علی خاں

دینار شاهرخ محمد علی خاں

صَلُّوا عَلَيْنَا فِي الدُّعَاءِ
إِنَّا فَتَحْنَا لَكُمُ الْبَابَ







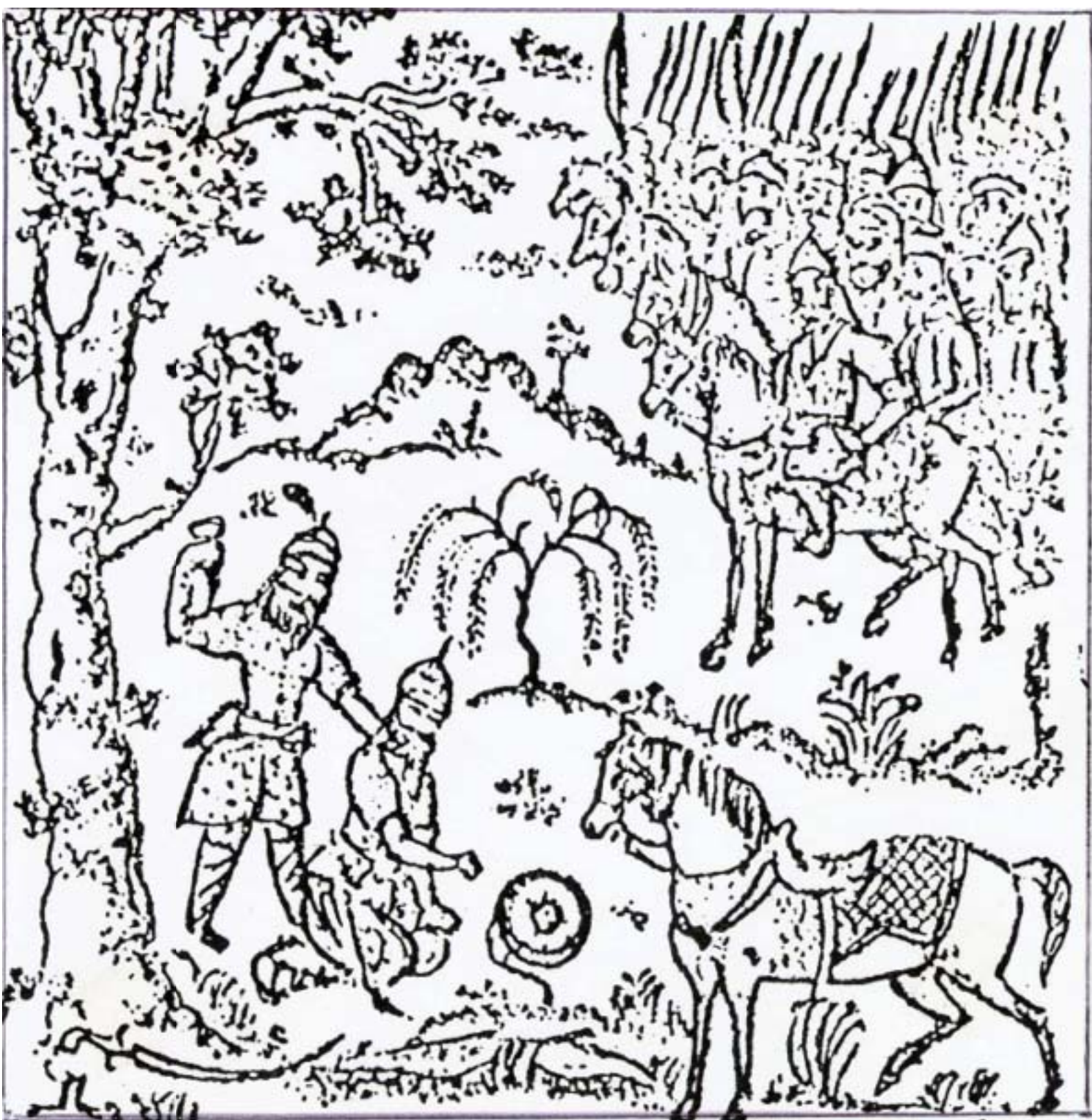


لَا عِزَّ لَكَ لِلدُّنْيَا وَفِي جَهَنَّمَ مِنْ أَعْدَائِكَ
 وَلَا يَدِينُ بِطَاعَتِكَ وَحُصْبَىٰ مِنْ أَعْدَائِكَ
 تَمْلِكُ بِهَا أُمُورَ عَالَمِينَ بِرَبِّطِهَا وَرَبِّطِهَا













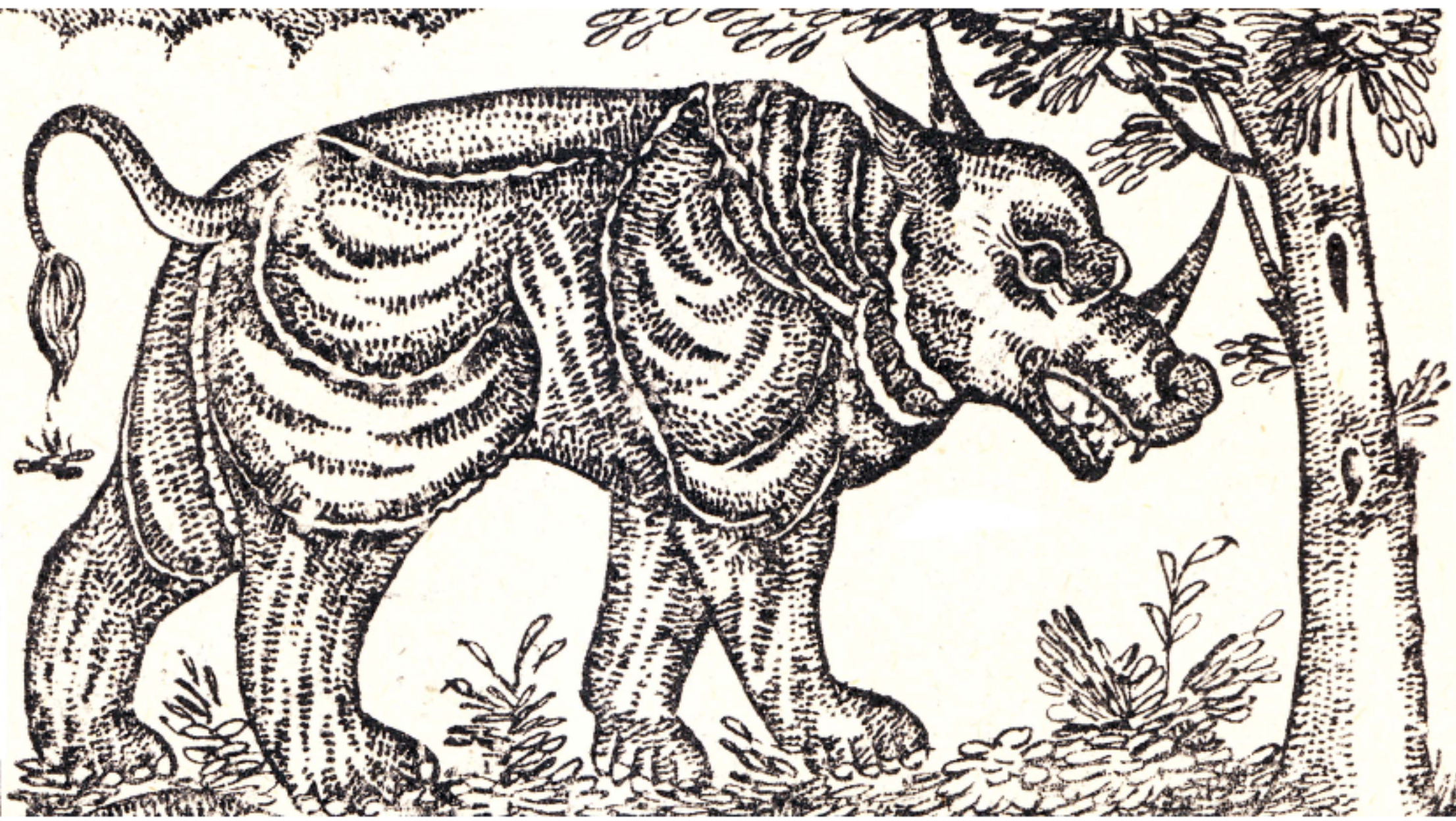










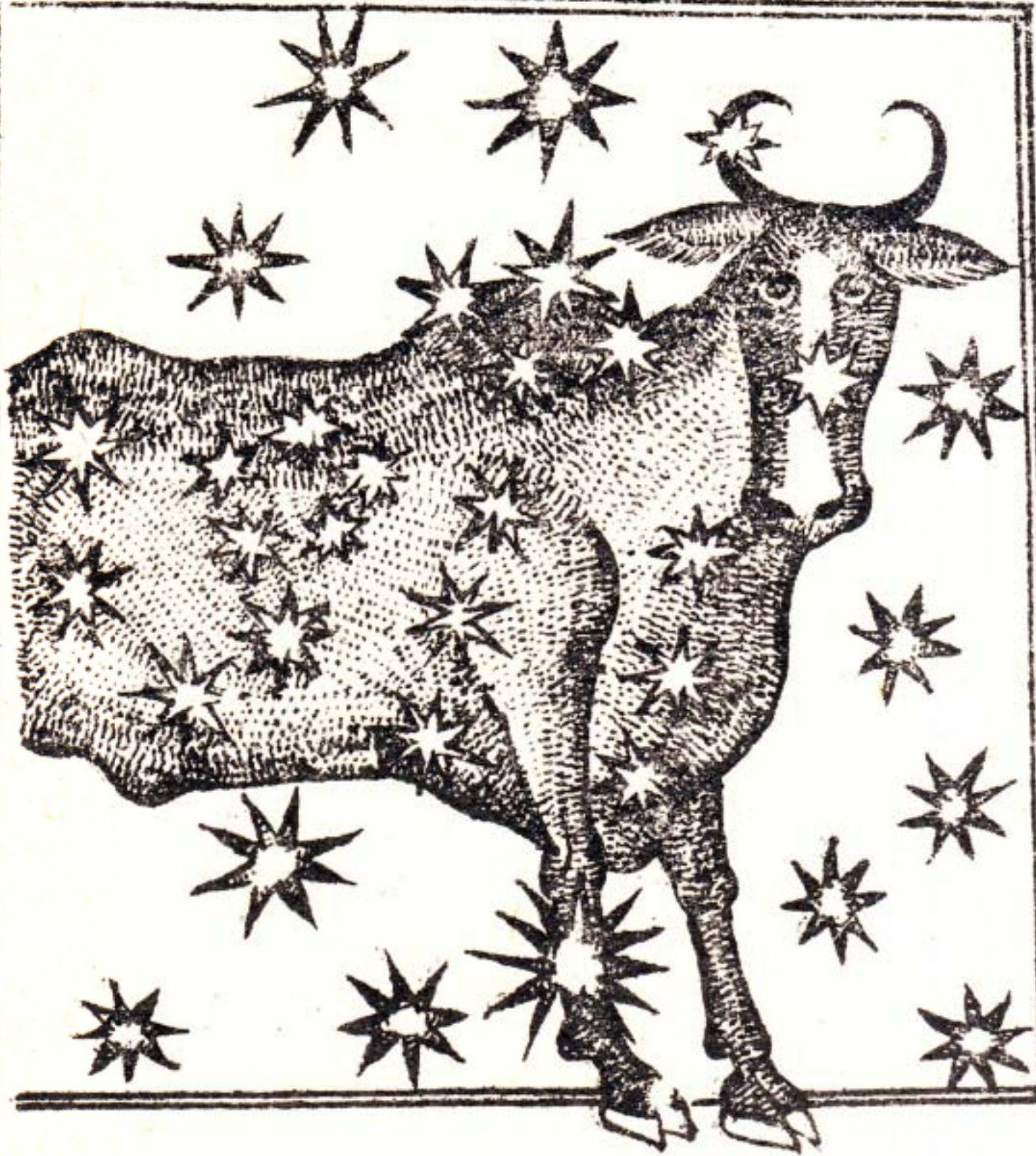


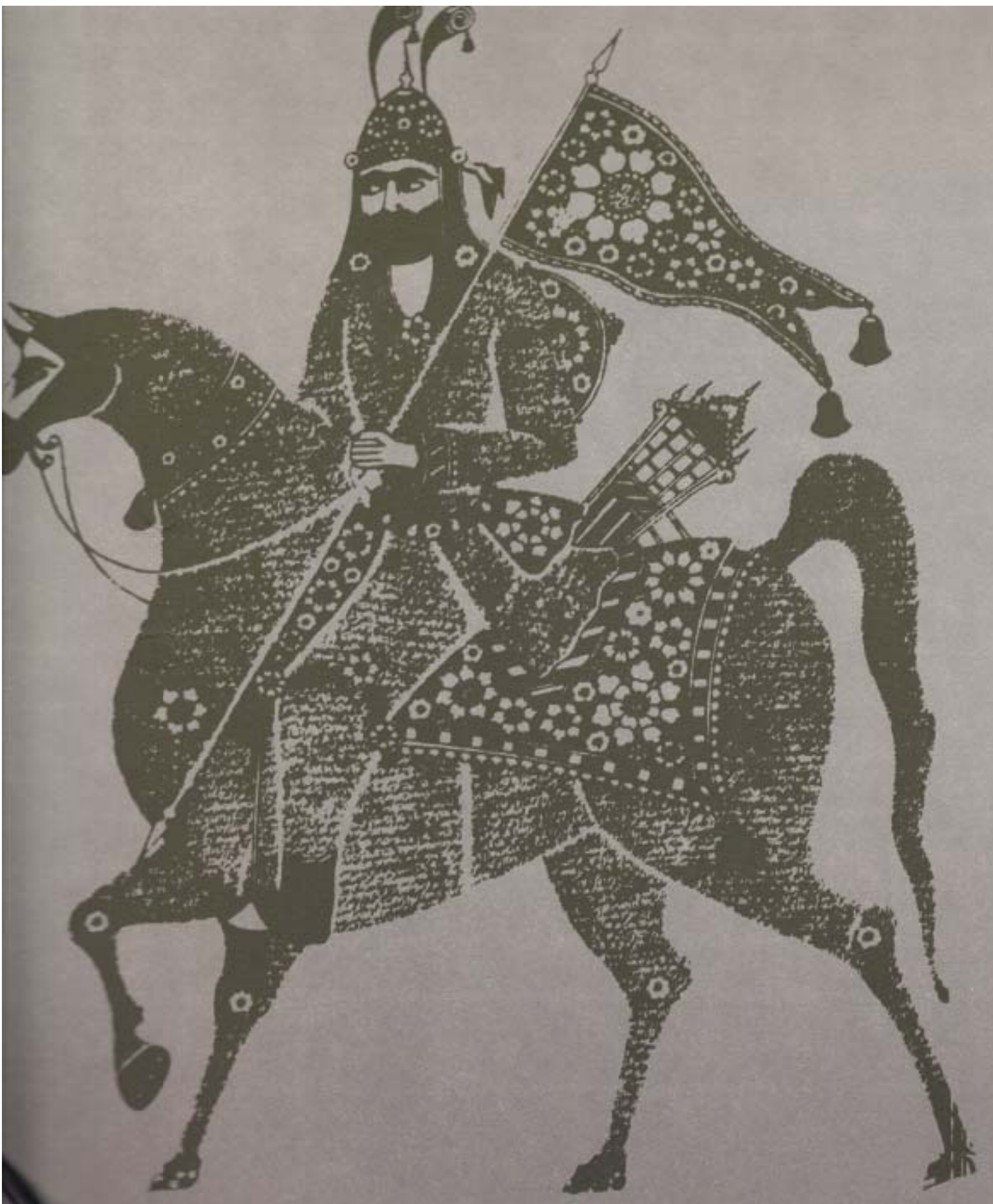










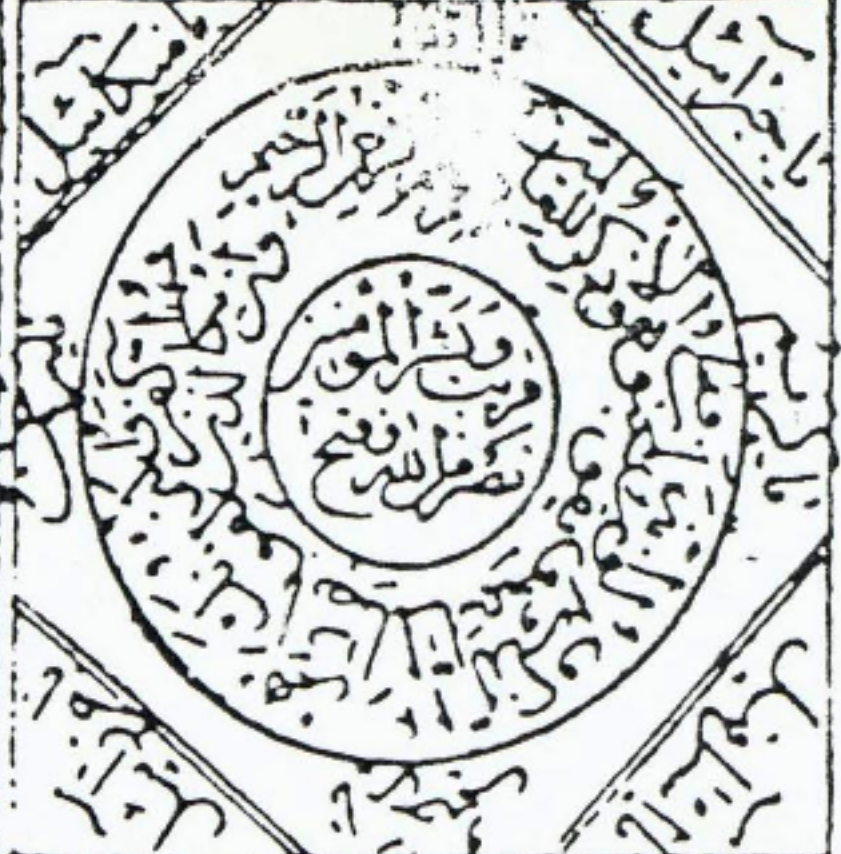


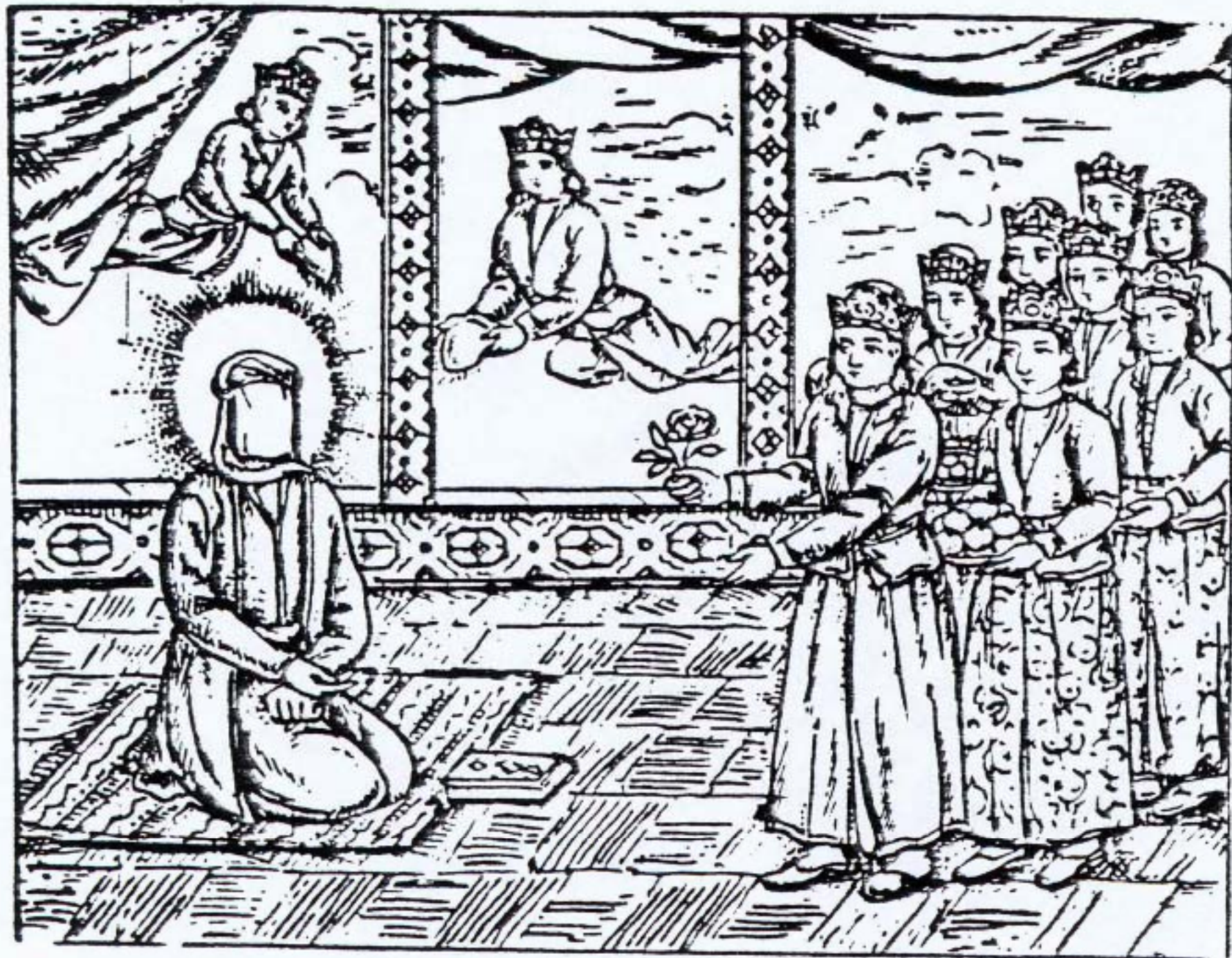






وَقَدْ كَرِهَ الْغَالِبُونَ إِذْ أَقْرَبْتَهُمْ نَارًا وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ لَكُنَّا مِنْ الْكَاذِبِينَ

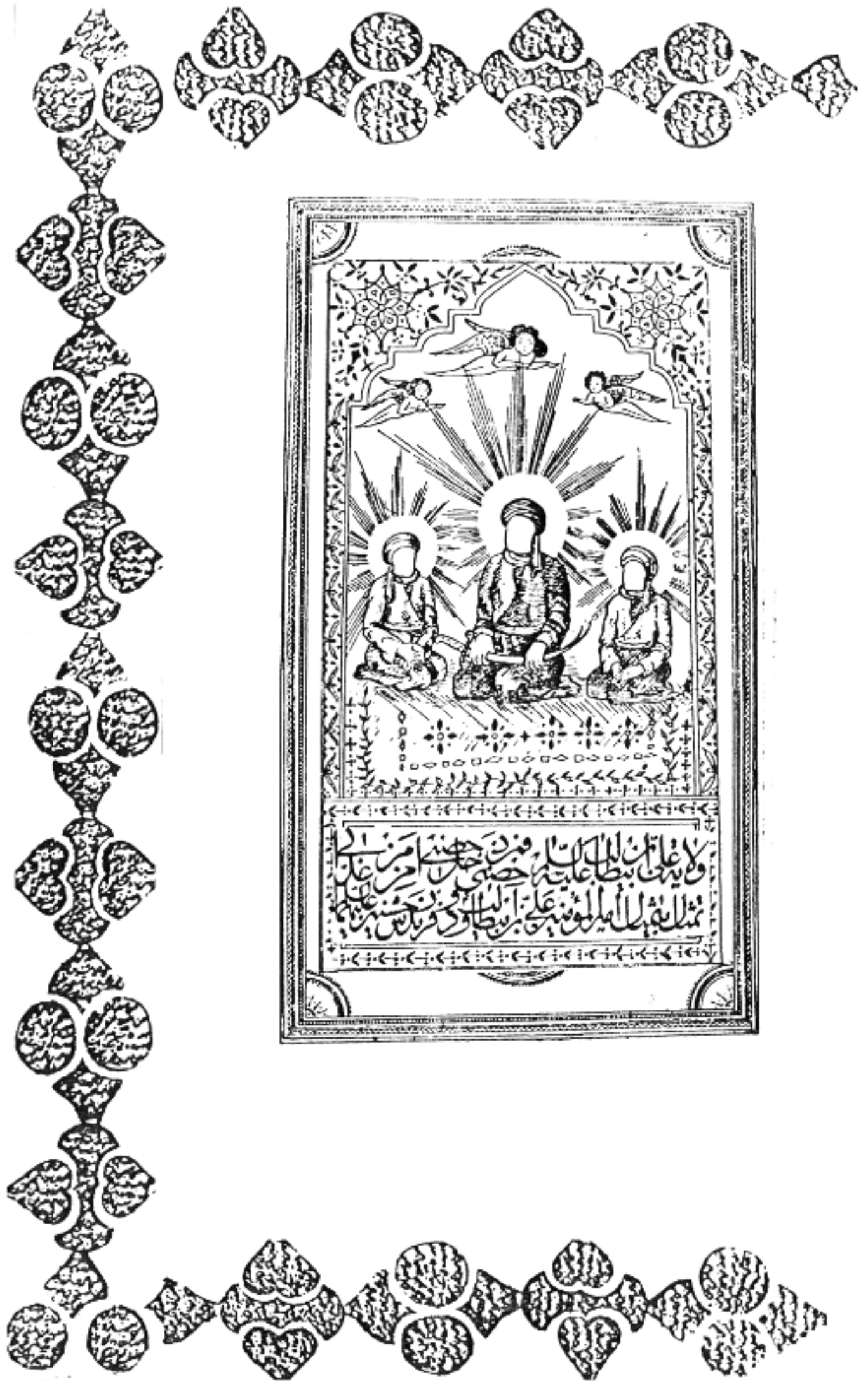




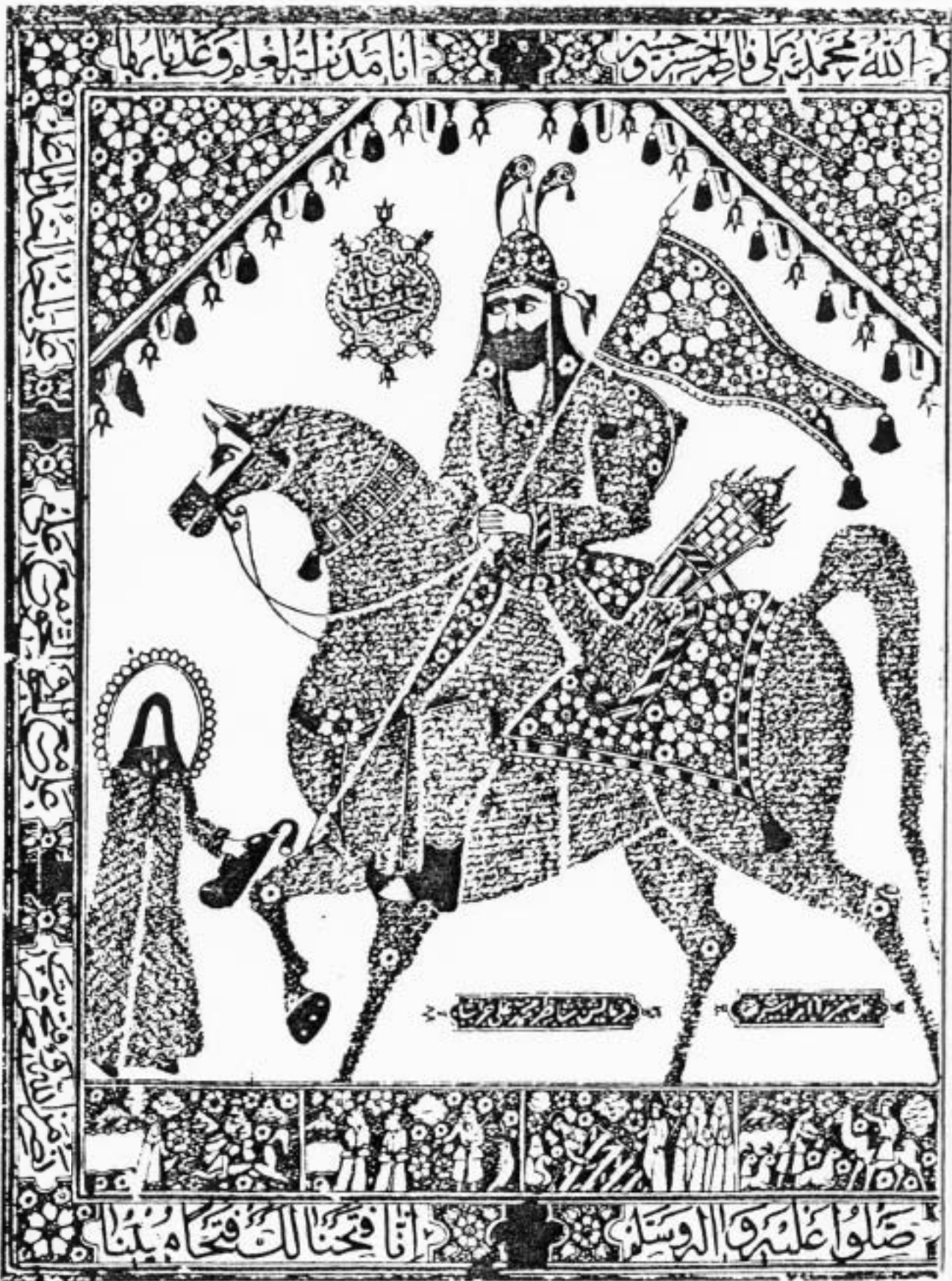








لا غافلك اللهم لئلا تنزلنا من الجنة
ولا يدين بظلمة علينا حتى نخرج من الجنة
نملأها من الميراث والفضل والبركات
والرحمة والفضل والبركات





از کتاب گنجینه الاسرار من افکار







لقبر ۱۹



انما ارضنا من ارضهم وانا اهلها

سپاهيها بفرمانه واما اهلها بفرمانه

۱۰۰



نودمان خلیل مکجور بکوه زوال خلال فرمود و قضا شریفین از جبهه نفسی منزل نمود و اصل کور پس
 دست فریض ساردا نزان خفته غریب بافتند و قدم افکندیم بنایب و مشایب و قضا شریفین دست
 از جبهه ساردا نزان کوه تا بگام بریتان بود کوار و دامنه ها و دانه زین لم برینجید که از
 ال فرزان بود خالان مسلم را مقصد از اسلام و حج و زیارت نمودند و نمودند و بصواب و اهل سوره
 سلوی که از آن کوه سوار به یوما مارث کوه را بسازد و جبهه الله زار و قوتی داشت و در اصف
 مسلم را صناد انگار و کد داشت چون عباد الله از فرمان این ملت نشانی کاه یافت برادر خود را
 در قهر و خراب و خود بکوه شرافت و لود و کشته جانکه مشهور و نرسد شد خیر خود را بدار آورد
 و بجهل و عقوبت بر ملاصل بیت را از اطراف مسلم شرف و سلطنت مکتب خود را بخت برده بود
 بود از ایشان خلاف نیت انشاء و ایشان زود و اسمان و جود آخر نهدند کسی بگویم چون تاسر
 بحر این یونان مردم بعد از آن کشتن چکن در خانه همان مسلم از خانه بخانه نهانند بخانه زنده
 در خبه بکار خود اقدام داشت و عهده تمام عهده از دست نیک داشت تا این زیاده با تمام مقولم
 علم از خالان کزیده عالم استیضار بهم رساند و هایترا اندکال همرا به نزد خود خود آمدند از اجداد
 ان سعادت شاد در مقام خطاب و عتاب بر آمده مسلم را از طایفه قلب داشت و هایترا از خالان
 لویای تخانی که داشت عید الله شکر لرزه که در دست داشت بر سر خود او فرود آورد و سرود
 ان نیکو امر اصلاح کرد بر او این پنج اسب و زود شریف شریف بیکدیگر زدند و مگری بین فرجام بخشا
 و شکر رسانیدند خلاصان این زیاده و جایی از اصل سار بر سر او زنده از باجر بود انداختند و در جبهه
 ساختند و هایترا تخلف هم را آنکه از ان اصحاب فتنه و تفریقیت علی فرمودگان سرفروشان و جبهه
 عاهد و انان مسلم از اسطیع این خیر اصل بیت را طلبیدند برای فریاد علی زین فدا و در جهانب گزاسک
 معبد او ان سار نهاده اند که رساله کوه و نازار کوه از ان کرد انبوه پرند و ناره و در نقطه دار از ان
 اساطیر نمودند دست نیز با شیخ خویر بر کوه نند شکست خویر باین زیاده ان بل ما جوسه
 در چاره بریت از چار شو زنده شیر بران و پیر سلا همی و در برگ خود شاه طایان بر و ایان شد
 چنان کارزار که بگریختند از صف کاه دار هزیت کلان هرگز ای گرفت اصل ناه بر شیش ده گفت
 جانان خلیل با ایشان در بیت کرد از جانان و ششند دست بر زیاده با چاه نزار از اصل نشا
 و زار اقامه و محض کزیده چند نفری با اسانند کثیر فریاد و عهده برانست و شرفی انجوش پیام
 فریاد کرد انیک سپاه شام با استعداد و تمام از راه علی بنع و دست حقوق بر کاه کار و نیکان بی
 کشاید کوفیان با ایمان فریض و کوز مسلمی بافتند و زین لوی کزشت اسنای هم زیاده بی ششند
 فرج مسلم ان یونان با سار انبوه و او سفید نشاد و شکست کوی کچک برایشان از ان پند نامند پند
 کشتن سیه را انان از سفید با انگشتک نظر نند و بشک میبطلد اصر که بزود و زنگ
 هنگام شام از ان جماعت شاد و فرجام نزد نایب حاضر امام انام زیاده از بی ضرر با به نما نند چون
 زینجه سوزان در مسجد از ان کوه را بنظر در شب بود باولی بر موز و سپینه انش از روز
 در محفل کوه صورت میفرمود و در کار خود خبر ان بود بر و است و در فصل انجا که اهل بیت سفید بر نند





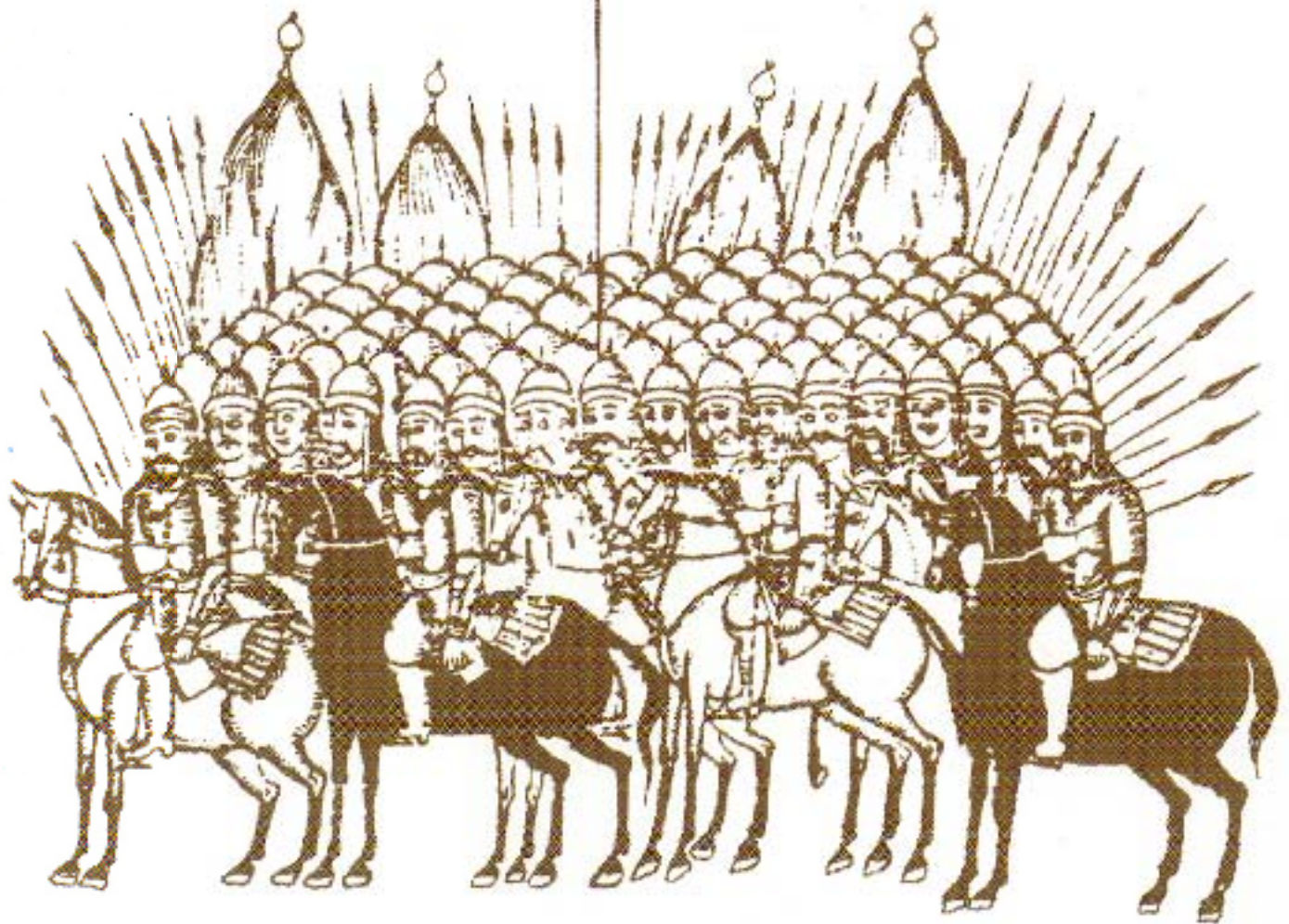
قصه نبی اکرم صلی الله علیه و آله

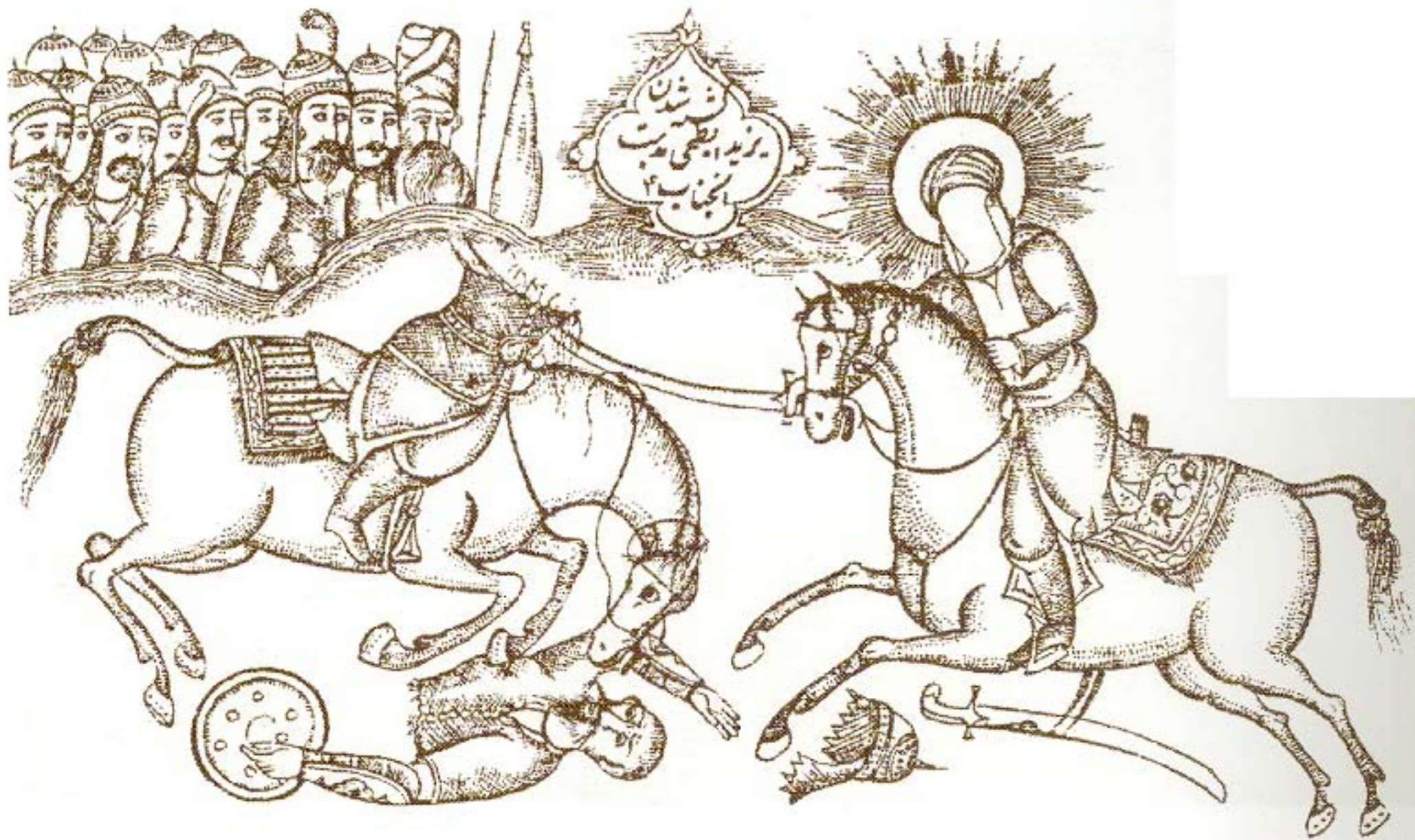


وَاللَّهُ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ لِيُخَلِّقَ
مَنْ يَشَاءُ لِيُخَلِّقَ
مَنْ يَشَاءُ لِيُخَلِّقَ

جایگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله

کنت بعد از قتل انعام بختین اسب نماز در پیش چشم نمازین هر شب تا سال یکدم و نیک تا ابد
 بر جسم این خاتم الانبیا در شفا هرگز نخواهد شد و نیکو مدیحه الحجاز است از سوزش که
 شومشاد و مسجد گوید و نیکو از موعظه مستقیم با جلاوی سبب برود شریعی مبنی بر و در جوار
 صوم انعام و صفت فرمود که از اذان و اقامت و اذان و اقامت و اذان و اقامت و اذان و اقامت
 پس در موعودای زمان گوید هر کس ازین ملاحظه است از جای خود بر خیزد و هر یک که از این سخن
 برخیزد و هر که در آن روز از آن سبب آوردند و بگویند خراب کردیم که نام کردید بجز خود و نام
 من بر شاد و از هیچ فرستادن و بجز این بر شاد و از هیچ فرستادن و بجز این بر شاد و از هیچ
 برود رفت و بعد از آنکه گوید بر او دست داشت و دست داشت و دست داشت و دست داشت
 در سخن مستقیم دست چنانست و در سخن مستقیم دست چنانست و دست چنانست و دست چنانست
 هر که دست چنانست دست بگیر میشود و در آن زمان بجز این پس بجز مستقیم و او سبب
 کرد و از دست بجز بر شاد و در روزی که استوار الی آنجا بود و در آن زمان میدوید و در آن
 اینجا بر اینها بود و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 با این مشیر را بجهت میدادند و زمان پیشکاستار است و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 مستقیم ناکند بر شاد و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 زمان بجز شاد از اسب در فاطمه و در شاد و در آن زمان آنها و شاد
 چون با آنها بسیار دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 مستقیم چنانست من مشیر میدادند و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 بجز و دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 بر همه سر و شاد و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 مکتب غیر کسی را اصل گرفته و دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد
 فوج فوج برای شاد با بخاروی همایند و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 بره و دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 ای چهار دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 بدست علیا حساب و دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 شریک برده بخاروی که از اعلام خاندان امامان است منی که در اینه و دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد
 مشیختا و بر سر اعزازان بزرگوار و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 اگر دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 در شاد که من بر او دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 موی شاد است و دست چنانست و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 مالک را در و در آن زمان آنها و شاد و در آن زمان آنها و شاد
 شد سر او جابو که از اندر شاد است بر پیش بر من شهرزاد که شاد شاد و در آن زمان آنها و شاد





نشدن
بر زید ارضی
انجمن









عشق و زبردت که دوستم
 چه رنگ شرم آید که زینت
 ز بر جدت برکت مهرت
 نگار بهار آنگی زلفت
 چونک شودند و بنایت
 یکی بر چه مرزبان بری
 پر سینه شش تا چه در دیار

ز یاد کردن پست کردی بجز
 چه رنگ تو بدین پر همت
 سرت برتر از کاویانی درش
 که آرایش باغ جنت
 چون سیم بر مرزبان است
 پسند به دو دیده در هزار

چنانا که کل ز بهاس تو هستی
 که چایم از زشتی بستگی
 بی پیرایه زده و مسخ و غنچه
 بی موکلان بویه ز یاد تو
 که امروز ترسبت باز در من
 جفا زده تا نام او بود رخ

بدان رنگت در رخ ز یاد تو
 بود که بر از خون غنچه بر زده
 مرا کردی از برکت کل تا غنچه
 بسجا هم می تو گنجه بر یاد تو
 نه بینی من از برکت آزار من
 سخنان با برکت و با بد شاخ
 ز بر هر که غنچه بر تخت است



مندی گفت پر خورشید کوشا
 در گفت تا سخت نامی گنجه
 کند که در کار خورشید گنجه
 ستون بر کعبه است شکلی
 نیایان مانا جباران بر

چو غنچه بر نام مهر چنگا
 که ناخایگان از کرمی گنجه
 ستوده کار از آتش همان گنجه
 چنان غنچه در او بود شکلی
 که اندر او شان از زمین بود

سخت آفرین کرد بر کردگان
 چنانا که به لایم در ز بر
 که بر کعبه بر بدی گنجه
 پانیه کرد که در کار چنگا
 بیست چند جز او در شکلی

فغانا و دارنده کار و کار
 چنانا که در داشتند زین
 چو رخ آفرین خورشید گنجه
 به و سنگ هر که در کار و در شان
 بر سنگی در کرمی در شکلی